در شهر خبری نیست !

18 اردیبهشت 1403

امکان رهایی از ما گرفته شده و در چهار دیواری جبر و ناگزیری در این روزگار وانفسا گیر افتاده ایم. دنبال رهایی هستیم. از چه یا بهتر بگوییم از که ؟ از مشکلات و رخدادهای عجیب زندگی شهری ؛ که آدم را در حصار آهن و سیمان و دود ؛ کبود و سیاه می کند. شهری که به گمانم فقط آلودگی ندارد. که دل گرفتگی هم دارد. احساس بیهوده گی هم دارد. از خود بیگانگی و گم شدن در اندوه فردیت و انبوه جمعیت. جمعیتی که یا تو را نمی بینند یا اگر هم می بینند ؛ بی تفاوت از کنارت رد می شوند. شهری زورق شده از زرق و برق که زورق خیال را به مذاق جان نمی نشاند تا حال آدمی را جلا دهد. باید گریزی از ناگزیری جُست تا این قفس آهنین شکسته شود تا دمی زندگی را نفس بکشیم و خود را از سوژه گی بیهوده گی این جهانِ فریب نجات دهیم.

ما خودی های خرد شده از خشونت های گاه و بی گاهِ زیست شهری هستیم که برای باز یافتن خود به تقلا افتاده ایم و مشقت های فراوان می بینیم و خون دل های بسیار می خوریم. یا حق مان را می خورند و نمی دهند یا ذلیل مان می کنند و به تحقیرمان می نشینند. کوچه و خیابان های شهر وقتی هیچ کس پناهی برای ما نیست و صدای خسته ی ما را هیچ گوشی نمی شنود ؛ دقیقا یعنی ما تجلی غربتی غریبیم. جایی که به دور از قربت های قوم و خویشی زیست می کنیم. گویی همه از ما دورند و کسی نسبتی با ما ندارد. شهری که مسئولینش یا نمی خواهند یا می خواهند اما توان برداشتن زخمهای مردم درد کشیده اش را ندارند. در چنین شهری بی تردید زیستن نه نفس کشیدن که همراه شدن با نزیسته های آدمی ست. دم خور شدن با عذاب های الیم است.

این جا به اجبار آگاهی را از زندگی ساقط کرده اند تا آدمها تماما به افسردگی مبتلا شوند. دلزده شوند. مایوس. سرخورده. ندانند تا دچار دردسر نشوند. تا به داشته ها قناعت کنند و از نداشته هایشان ننالند. آن چه به تحقیر در می آورند مزه مزه کنند و آن چه ندارند بگذرند. این که چه کسی می خورد و می برد از تفکر و اندیشه ی مردم دور بماند. این زیستِ تعریف شده ی ما در این وانفسای دشوار است. آن جا که زندگی معمولی به عقده مبدل می شود و نیارهای اولیه از زندگی تو دور می ماند و سختی های زیستن ذات تو را از خوبی و نجابت به کثافت و تباهی می برد ؛ صحبت از مرام و مردانگی و نجابت و راستی و درستی ؛ خنده دارترین حالت زندگی ست که دیگر هیچ خریداری ندارد. روزگاری در شهر خبری بود. خبرهای بسیار. حالا اما به گمانم در شهر هیچ خبری نیست. جز صدای خرد شدن استخوان های مردم در زیر بار تورم و گرانی. فریادی که با سکوت مسئولین به هیچ گوشی نمی رسد و همین حوالی در کوچه پس کوچه های شهر مدفون می شود.

*جعفر بخشی بی نیاز

دکتر کبری درویش پیشه مدیر مرکز مشاوره حال خوب

با مجوز رسمی سازمان نظام روانشناسی و مشاوره

Halekhoob5846@yahoo.com

متخصص روانشناسی و مدرس دانشگاه

مشـــــاوره:

(ازدواج، طلاق، خانواده، تحصیلی، کودک و نوجوان)

درمـــــان:

(اضطراب، افسردگی، وسواس و ...)

روان سنجی:

(تست هوش، شخصیت و استعداد)

با تعیین وقت قبلی

۰۹۱۰ ۲۹۰ ۴۷۵۸

۰۲۸ ۳۳۶۷ ۲۷۵۰

قزوین، خیابان شهید بابایی

مقابل دادگستری قزوین